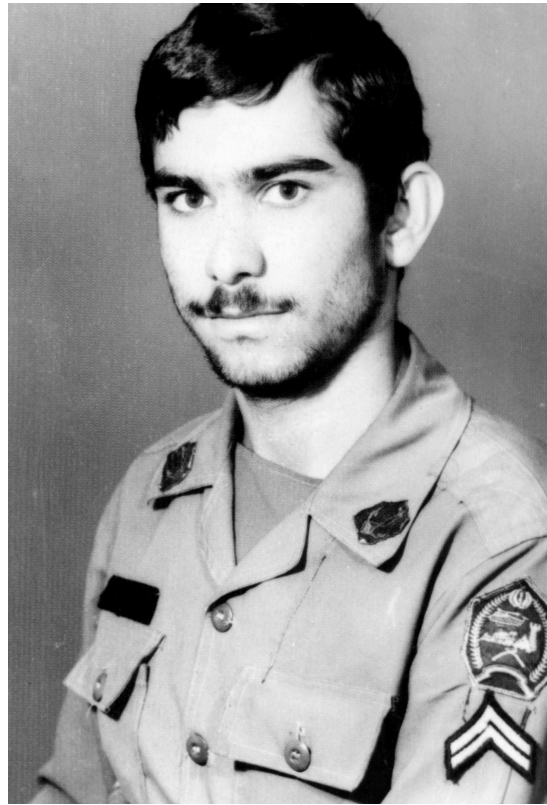


شهید محمدرضا کابلی



از بشارت علی
سازمان جامع سرداران و دختران شهیدان بوختر

نام پدر	علمدار
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۴/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۴/۰۴
محل شهادت	موسیان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	کادر نیروی انتظامی
شغل	کادر نیرو انتظامی
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	خیارزار

زندگینامه

زندگینامه شهید

محمد رضا به سال ۱۳۴۵ در روستای خیارزار ، میان خانه ای محقر و گلین چشم به دنیا گشود . آمد تا شاهی باشد بر رنج و محرومیت زمان . تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش بپایان رسانیده و آنگاه جهت ادامه تحصیل در مدرسه راهنمایی امیر کبیر شبانکاره اسم نویسی نمود . بعد از پایان دوران راهنمایی به علت فقر شدید مالی موفق به ادامه تحصیل نگردید و فقط تا سال دوم دبیرستان تحصیل نمود. شهید از بدو تأسیس بسیج بعنوان عضو فعال در بسیج خیارزار مشغول به فعالیت نمود. از فعالیتهای دیگر شهید شرکت در بازسازی آبادان بمدت بیش از چهار ماه ، زیر آتش مرگبار و گرمای سوزان خوزستان بود . شهید کابلی به علت علاقه شایانی که به نظام داشت در سال ۱۳۶۲ وارد ژاندارمری گردید و دوران آموزش درجه داری خود را به مدت یک سال در بندر انزلی با موفقیت به پایان و مفتخر به درجه گروهان دومی گردید . بعد از طی دوران مذکور جهت خدمت در واحد رزمی به ناحیه ژاندارمری خوزستان منتقل و در گردان رزمی ۴۰۷ در جبهه های جنوب به دفاع از اسلام عزیز و آب و خاک آن پرداخت . تا اینکه در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه مهران به مدت ۴۸ ساعت در محاصره دشمن زبون با همرزمانش دلیرانه مقاومت نمود که موفق به اخذ یک سال ترفیع درجه افتخاری از فرماندهی گردید. شهید پس از محاصره دشمن و تارومار شدن بعثیان به مدت تقریباً ده روز جهت دیدن خانواده و فامیل به مرخصی آمد . بعد از اتمام مرخصی برای بار آخر مأموریت یافت تا دستاوردهای شهیدان را حافظ باشد منتظرش بودیم تا بزودی در لباس دامادیش ببینیم و دست جمعی رفته و تبریک بگوییم ولی به علت دل بستگی زیادش به علی اکبر امام حسین (ع) جهت اعلام وفاداری در روز ۴/۴/۶۵ در منطقه سومار در آن هنگام که روحش لیاقت حضور یافته بود ترکشی از خصم دون به گلوش اصابت نمود و به فیض عظیم شهادت نائل گشت .

وصیت نامه

به نام خدایی که همه هستی و نیستی در دست اوست . چون نوشتن وصیت نامه وظیفه هر مسلمان می باشد ، برخورد لازم می دانم که چند خطی را به عنوان وصیت بنویسم . اولاً :

از اینکه در جبهه های حق علیه باطل به خدمت مشغول هستم بسیار خوشحالم و از اینکه می بینم برای حفظ و آبروی دین و کشورم جنگ می کنم بر خود می بالم و افتخار می کنم . اگر چنانچه افتخار شهادت نصیب من شد و پیش خدای خود سفر کردم توصیه می کنم که همیشه بیاد خداوند باشید و احکام دین اسلام را فراموش نکنید . پدر و مادر عزیزم اگر نتوانست برای شما کاری انجام دهم و خدمتی کنم بسیار شرمنده ام و امیدوارم مرا ببخشید و حلالم کنید . از برادران و خواهران واقوام می خواهم که اگر خطایی از من سر زده که باعث رنجش خاطر آنها شده امیدوارم مرا ببخشند . و از همه شما می خواهم که همیشه پیرو ولایت فقیه باشید و راهی که امام می رود همان راه را ادامه دهید . به اسلام خدمت کنید و در نگه داشتن دین مبین اسلام کوشا باشید تا خداوند در دنیا و آخرت به شما کمک کند . از شما پدر و مادرم و تمام برادرانم و خواهرانم می خواهم تا برای مرگ من هرگز گریه و زاری نکنید زیرا من من راهی رفته ام که عاقبت آن بسیار خوب و روشن است . موفق باشید محمدرضا کابلی

خاطرات

خصوصیات شهید از زبان هم‌رزم شهید خلیل خواجه : شهید شدن در راه خدا لیاقت و از خود گذشتگی می‌خواهد (شهید محمد رضا کابلی) . اینجانب خلیل خواجه ساکن شبانکاره که در دوران مقدس سربازی چند ماهی در جبهه حق علیه باطل در کنار شهید محمد رضا کابلی بوده‌ام ، شهید محمد رضا کابلی فردی بسیار خوب ، خوش اخلاق ، متین ، بزرگوار ، بسیار دلیر و شجاع بودند . همیشه اوقات از خود گذشتگی نشان می‌دادند ، با روحیه‌ای بسیار عالی به هم‌رزمان خویش آگاهی می‌دادند . ایشان بعنوان یک رزمنده بسیار شجاع ، خدمات شایانی از خودشان نشان داده و در مدتی که در کنار ایشان بودم روی یک موضوع بسیار تأکید می‌کردند و آن هم گذاشتن کلاه آهنی بر روی سر در خط مقدم بود . همیشه می‌گفتند : خلیل جان کلاه آهنی فراموش نشود . و انسان باید همیشه احتیاط جان خود را بکند تا بتواند ضربات بیشتری به دشمن وارد سازد . تنها خاطره از آن دوران در مورد شهید بزرگوار به یاد دارم چنین است : یک شب که عراقی‌ها به طور بسیار جدی و خطرناکی خط ما را زیر آتش گرفته بودند من و شهید کابلی درون یک سنگر آتش بودیم و ایشان تا صبح لحظه‌ای چشم به هم نگذاشت . مرتب بوسیله تفنگ ژ ۳ آتش دشمن را پاسخ می‌داد . به من می‌گفت : تو فقط خشاب‌های خالی را برایم پر کن و من هم به سرعت خشابها را پر کرده و به او می‌دادم . یادم می‌آید وقتی که خیلی با تفنگ ژ ۳ تیر اندازی نمودند تفنگ بسیار داغ شده و دیگر کار نمی‌کرد . با عصبانیت تفنگ را کنار گذاشت و به سرعت از کانال خروجی سنگر به بیرون رفت . بعد از لحظه‌ای با در دست داشتن یک تیر بار ژ ۳ به سنگر آتش برگشت و پایه تیر بار را به زمین زد با تیر بار مرتب در برابر دشمن ایستادگی می‌کرد . به من می‌گفت : خلیل فقط تو برای من نوار تیربار را هموار کن تا بتوانیم کینه‌هایمان را بر سر دشمن خالی نماییم . تا صبح با همکاری هم به هر نحوی که شده بود آتش دشمن را پاسخ می‌دادیم و به حول و قوه خداوند عراقی‌ها نتوانستند هیچ غلطی بکنند . وقتی که صبح شد آتش دشمن کم‌کم فروکش کرده بود و بعضی از بچه‌ها برای استراحت به سنگر استراحت می‌رفتند ولی شهید کابلی دلش نمی‌خواست سنگر آتش را رها سازد . به او گفتیم مگر نمی‌خواهی استراحت کنی ؟ با لبخندی که بر لب داشت رو به من کرد و گفت : اصلاً خوابم نمی‌آید . و من به شوخی رو به او کرده و گفتم : آخرش یک شب من و تو در این سنگر شهید خواهیم شد و ایشان باز هم با لبی خنده رو به من کرد و گفت : زیاد دل خوش نکن شهید شدن و به شهادت رسیدن لیاقت می‌خواهد که من و تو لایق آن نیستیم . ولی او بود که به آرزویش رسید .

ای سبکباران کوهستان و دشت ، حافظان سوره والفجر هشت

ای غرور مانده در دل‌های پاک ، سینه‌های زخم‌دار چاک چاک

ای دلیران شب دهلاویه ، خصم را انداخته در هاویه

ای شکسته خط دشمن از شما ، خم شده هر کوه دشمن از شما

ای دلاورهای عصر خاک و خون ، زاده‌های آتش و تیغ و جنون

صاحب عصر است ، خاطر خواهان ، هور را پر نور کرده ، ماهتان

پاکبازی شیوه دیرینتان ، غرق در اخلاص گشته دینتان



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران